

## شهادت نامه بیژن فرخ پور

بیژن فرخ پور در جریان حمله سال ۱۳۹۱ وزارت اطلاعات به یک کلیسای خانگی در شیراز بازداشت شد. حکومت تلاش می کرد که او و دیگر نوکیشان مسیحی علاوه بر مصائبی که در بازداشتگاه و زندان تحمل می کردند، پس از آزادی نیز شرایط عادی نداشته باشند. لغو پروانه کار، احضار اعضای خانواده و بازداشت مجدد وضعیتی بود که نوکیشان در نتیجه ادامه فعالیت های مذهبی و حضور در کلیساهای خانگی با آن مواجه می شدند. بیژن فرخ پور در سال ۱۳۹۵ برای تحمل حبس به زندان رفت. او در انتهای سال ۹۶ از زندان آزاد شد و ایران را ترک کرد. نسخه وب این شهادت نامه را از این جا بگیرید.

### مشخصات

اسم کامل: بیژن فرخ پور حقیقی

تاریخ تولد: خرداد ۵۱

محل تولد: شیراز

گروه: کلیسای ایران (کلیسای پیغام)

گروه مصاحبه کننده: اطلس زندان های ایران، زیرمجموعه اتحاد برای ایران

تاریخ مصاحبه: مرداد ۱۳۹۷

## پیشینه

۱- من [بیژن فرخپور](#) هستم. در سال ۱۳۹۰ به مسیح ایمان آوردم. جلسات دینی در منازل افرادی برگزار می شد که به عضویت کلیسا درآمد بودند. موضوعات کلاس ها و جلسات متفاوت بود، اما همگی حول دین بود.

۲- وزارت اطلاعات و سپاه چنین اموری را پیگیری می کنند. تصور می کنند که در چنین جمع هایی علیه حکومت حرف زده می شود. حدس ما این است که مامورین امنیتی به جمع ما نفوذ کرده بودند.

## بازداشت

۳- جلسات ما پنجشنبه ها ساعت ۵ عصر برگزار می شد. در ۲۱ مهر ۱۳۹۱ اطلاعاتی ها به منزل ما حمله کردند. در آن روز جلسه در خانه ما برگزار شده بود. تعدادشان زیاد بود و صورت هایشان را با ماسک پوشانده بودند. از همه چیز فیلم برداری می کردند. از همه ما فیلم گرفتند. بعد تعهدنامه های کتبی به ما دادند که امضا کنیم تا فعالیت هایی از قبیل بشارت، ارتباط با ایمان داران و برگزاری جلسات مذهبی را متوقف نماییم.

۴- پیش تر در سال ۱۳۸۹ نیز تعدادی از ایمان داران شیراز را دستگیر کرده بودند. من اطلاع دقیقی از رخدادهای مربوط به آن سال ندارم. تا جایی که می دانم بهروز صادق خانجانی همه چیز را گردن می گیرد و به زندان می رود.

۵- لیستی همراه خود داشتند که اسامی ما روی آن نوشته شده بود. اسم ها را یک به یک صدا زدند. تا جایی که به یاد می آورم در آن جا [وحید روغن گیر](#) (محمد روغن گیر)، شاهین لاهوتی، [سروش سرایی](#)، [اسکندر رضایی](#)، [مهدی امرونی](#)، رکسانا فروغی (فروغ فروغی) و من را صدا کردند.

۶- خانه را تفتیش کردند. برخی از وسایل برای من ارزش مادی و بیش از آن ارزش معنوی ویژه ای داشت. آن ها از پدرم برای من مانده بود. من در زمینه صنایع دستی کار می کنم و وسایل کارم در خانه است. همه این ها را با خود بردند. بعد از آزادی هم به من اجازه کار نمی دادند. از آن جایی که از خانه من برای حدود شش ماه به عنوان کلیسا استفاده می شد، می گفتند که خانه خودت را به صومعه تبدیل کرده ای. به همین دلیل پروانه کسب من را باطل کردند.

۷- حدود یک هفته پس از دستگیری ما، یکی از نوکیشان دیگر به نام [مسعود رضایی](#) نیز به اداره اطلاعات احضار و بازداشت شد.

## بازداشتگاه پلاک ۱۰۰ شیراز

۸- دستگیری فی نفسه موجب فشار روانی می شود. بازجوها سعی می کردند این فشار را افزایش دهند. آن ها ما را مورد ضرب و شتم نیز قرار می دادند. ما را با چشم بند رو به دیوار نگه می داشتند و با مشت به

پشت گردن مان و با زانو به کمرمان می‌کوبیدند. تنها زمانی چشم‌بندها را برمی‌داشتند که قبول کنیم اعترافات مورد نظرشان را بنویسیم.

۹- از آن جایی که ما را با هم دستگیر کرده بودند، فشار و حساسیت بازجویی‌ها بیش‌تر بود. هم‌زمان با من چند دوست دیگر نیز در اتاق‌های دیگر تحت بازجویی قرار داشتند.

۱۰- پس از ۱۳ روز با وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شدم. یک هفته بعد مهدی امرونی و رکسانا فروغی هم به قید وثیقه آزاد شدند. از بین هشت نفری که در ارتباط با این پرونده دستگیر شده بودیم، سه نفر از [بازداشتگاه پلاک ۱۰۰ شیراز](#) آزاد شدیم و پنج نفر دیگر را به [زندان عادل‌آباد](#) فرستادند. آن‌ها در بند عبرت زندان عادل‌آباد شرایط سختی را تحمل کردند. در آن سال زندانیان سیاسی و عقیدتی را در بند عبرت ایزوله کردند. اخبار مربوط به این اتفاقات همان زمان منتشر شد. حدود پنج ماه بعد، در حوالی اسفند ۱۳۹۱ [قاضی ساداتی](#) در [دادگاه انقلاب شیراز](#)، قرار بازداشت ایشان را به قرار وثیقه تغییر داد و آن‌ها نیز با وثیقه‌های چند صد میلیون تومانی آزاد شدند.

## آزادی به قید وثیقه

۱۱- پس از آزادی نیز ما و بقیه بچه‌های کلیسا با هم در ارتباط بودیم. می‌خواستیم دوستی‌هایمان را حفظ کنیم و علاوه بر این کلاس‌های تعلیمی را نیز ادامه دهیم.

۱۲- زمانی که ما را دستگیر کردند، همه اعضای کلیسا، مرد و زن و بچه را احضار کرده بودند و با انواع توهین‌ها و بدرفتاری‌ها همه را در بازجویی‌ها تحت فشار قرار داده بودند. معمولا این آزار و اذیت‌ها در ایران نصیب هر کسی که دین و مذهب خود را از اسلام شیعی تغییر دهد می‌شود. تفاوتی ندارد که مسیحی، بهایی یا پیرو دین دیگری شوید. آن‌ها می‌گویند که شما قبلا مسلمان بودید و حق ندارید که دین‌تان را عوض کنید.

۱۳- وزارت اطلاعات خیلی تلاش می‌کند که ارتباط اعضای کلیسا را با هم قطع کند. آن‌ها روی ادامه ارتباط ما با هم خیلی حساس بودند. مرتب تاکید می‌کردند که حق ندارید یک‌دیگر را ببینید. ادامه نشست و برخاست‌ها به دستگیری‌های بعدی که در ادامه خواهم گفت منجر شد.

## دستگیری اعضای کلیسا در رشت

۱۴- ما ارتباط خود را با اعضای کلیسا حفظ کرده بودیم. در سال ۱۳۹۲ دو تن از اعضای کلیسای شیراز به نام‌های سروش سربابی و وحید روغن‌گیر برای دیدار از یک کلیسای خانگی به رشت رفته بودند. آن‌ها در منزل برادر متیاس بازداشت شدند. آن‌ها به شیراز منتقل شدند و به زندان افتادند. وحید روغن‌گیر که در آن زمان بازداشت شد، هنوز هم در زندان است.

## دادگاه انقلاب شیراز

۱۵- دادگاه ما در همان اسفند ۱۳۹۱ در شعبه‌ای از دادگاه انقلاب شیراز به ریاست قاضی ساداتی برگزار شد. خود دادگاه یک وکیل تسخیری به نام محمود طراوت‌روی را برای ما انتخاب کرده بود. تنها دفاعی که از ما کرد این بود که «ادیان آزاد هستند و هر کس هر دینی را که بخواهد می‌تواند انتخاب کند.» اما قاضی ساداتی این نظر را رد کرد و گفت: «تحت هیچ شرایطی هیچ یک از مسلمانان اجازه خروج از دین را ندارند.»

۱۶- سال ۱۳۹۲ حکم بدوی را ابلاغ کردند. قاضی ساداتی همه دستگیرشدگان را به زندان محکوم کرد. وحید روغن‌گیر به عنوان خادم کلیسا به شش سال حبس، مسعود رضایی به پنج سال، کوروش سرایی، مهدی امرونی، شاهین لاهوتی و من هر کدام به سه سال و اسکندر رضایی و رکسانا فروغی هر کدام به یک سال حبس محکوم شدیم. قاضی ساداتی من را به این دلیل که سید بودم، علاوه بر سه سال زندان به تحمل ۵۰ ضربه شلاق نیز محکوم کرد. او می‌گفت که چون من از اولاد پیغمبر هستم، باید به خاطر مسیحی شدن بیش از دیگران مجازات شوم.

۱۷- مدتی بعد پرونده به شعبه ۱۶ [دادگاه تجدید نظر استان فارس](#) به ریاست [قاضی ذاکرنیا](#) رفت. در این دادگاه وحید روغن‌گیر پنج سال حبس، مسعود رضایی به چهار سال، کوروش سرایی، مهدی امرونی، شاهین لاهوتی و من هر کدام به دو سال و شش ماه و اسکندر رضایی و رکسانا فروغی هر کدام به شش ماه حبس محکوم شدیم. او حکم ۵۰ ضربه شلاق مرا نیز تایید کرد.

| نام                | حکم بدوی - قاضی ساداتی | حکم تجدید نظر - قاضی ذاکرنیا |
|--------------------|------------------------|------------------------------|
| وحید روغن‌گیر      | ۶ سال                  | ۵ سال                        |
| مسعود رضایی        | ۵ سال                  | ۴ سال                        |
| کوروش سرایی        | ۳ سال                  | ۲ سال و ۶ ماه                |
| مهدی ابراری        | ۳ سال                  | ۲ سال و ۶ ماه                |
| شاهین لاهوتی       | ۳ سال                  | ۲ سال و ۶ ماه                |
| بیژن فرخ‌پور حقیقی | ۳ سال - ۵۰ ضربه شلاق   | ۲ سال و ۶ ماه - ۵۰ ضربه شلاق |
| اسکندر رضایی       | ۱ سال حبس              | ۶ ماه                        |
| فروغ فرغی          | ۱ سال حبس              | ۶ ماه                        |

## زندان عادل‌آباد

۱۸- من در ۱۲ بهمن ۱۳۹۵ خودم را معرفی کردم و جهت اجرای حکم به زندان عادل‌آباد شیراز منتقل شدم. سه روز در قرنطینه بودم، سپس به درخواست خودم به بند سبز منتقل شدم. در آن زمان بند سبز به متهمین سیاسی و امنیتی یا کسانی که می‌خواستند دوران محکومیت خود را بدون حاشیه سپری کنند اختصاص داشت. در هنگامی که در زندان بودم یک بخش‌نامه از ستاد حقوق بشر قوه قضائیه آمد که شلاق برای جرائم امنیتی اجرا نشود.

۱۹- قوه قضائیه می‌گوید که در ایران زندانی سیاسی یا عقیدتی وجود ندارد و ما را زندانی امنیتی می‌خواندند. مسئولین زندان من را به عنوان یک زندانی امنیتی تحت فشار می‌گذاشتند. به من می‌گفتند که چرا نماز نمی‌خوانی. از من می‌خواستند که با دیگران ارتباط نداشته باشم. پس از گذشت حدود ۱۰ روز از ورودم به بند سبز، احضارم کردند و گفتند که در اتاقم به سایر زندانیان بشارت داده‌ام. من در پاسخ گفتم که به کسی بشارت نداده‌ام، از من درباره مسیح پرسیده شده و من هم به پرسش‌ها پاسخ داده‌ام. اما آن‌ها مرا به واحد دیگری منتقل کردند. در واحد جدید، شرایط سخت‌تر بود. امکانات کافی وجود نداشت و رفتارشان با من و دوستانم بسیار بد بود.

۲۰- حدود هفت ماه از حبس من در زندان عادل‌آباد می‌گذشت که از طرف وزارت اطلاعات آمدند و همه زندانیان سیاسی، عقیدتی و امنیتی را به بند امنیتی منتقل کردند. اوایل که به بند امنیتی رفته بودیم، تعدادمان حدود ۱۰ نفر بود. اما کمی بعد زندانیان سیاسی و امنیتی جدیدی از بازداشتگاه اطلاعات به این بند منتقل شدند. آن‌ها از گروه‌های مختلفی مثل ری‌استارت، سلطنت‌طلبان، مجاهدین و تعدادی نیز از اهل سنت بودند. زندانیان اهل سنت از استان فارس، لارستان، دبی، بندرعباس و چند تن نیز از دبی امارات و همچنین از افغانستان بودند. بعضی از آن‌ها به اتهام «همکاری با داعش» بازداشت شده بودند. این دسته اخیر به احکام بین دو تا ۱۵ سال حبس محکوم شده بودند. اگر متهمین به همکاری با داعش به کم‌تر از پنج سال زندان محکوم شده بودند، می‌توانستند با گذاشتن وثیقه‌های چند میلیارد تومانی به طور موقت آزاد شوند. ۱۵ زندانی افغانستانی هم آن‌جا حضور داشتند که به ظن همکاری با گروه‌های جهادی دستگیر شده بودند. آن‌ها می‌گفتند که برای انتقال پول به خانواده‌هایشان دستگیر شده‌اند.

۲۱- در حوالی ۱۳ شهریور ۱۳۹۶ در هواخوری بند امنیتی بین چند تن از زندانیان متهم به عضویت در داعش و زندانیان دیگر درگیری به وجود آمد. یکی از بازداشتی‌های اهل سنت طی این درگیری در هواخوری بند امنیتی به قتل رسید. ماجرا از این قرار بود که یکی از زندانیان از یک جوان کم سن و سال اهل سنت که در همان روز به بند آمده بود، پرسید بود که «آیا حقیقت دارد که شما معتقدید پس از قتل سه شیعه به بهشت می‌روید؟» آن جوان هم به شوخی به او جواب مثبت داده بود. آن زندانی دیگر به کارگاه صنایع رفته و علی‌رغم بازرسی‌های سخت‌گیرانه، قیچی خیاطی را از آن‌جا دزدیده بود. او به جوان اهل سنت حمله کرد. من آن جوان را دیدم که تلاش می‌کرد فرار کند. او قیچی را به گردن این جوان زد. دیدم که این جوان که خونریزی شدیدی داشت در حال دویدن به زمین افتاد و در برابر چشمان ما جان باخت. می‌گفتند که مقتول متهم به عضویت در داعش است. نمی‌دانستم که نام او چیست و دقیقاً برای چه دستگیر شده است. پس از این قتل، حدود پنج زندانی سنی اهل لارستان و افغانستان را به بازداشتگاه اطلاعات بازگرداندند. آن‌ها درب بند را بستند و ارتباط بین زندانیان سیاسی و امنیتی را با زندانیان عادی به طور کامل قطع کردند. درب ورودی همیشه قفل بود و یک مامور به صورت شبانه‌روزی مراقبت می‌کرد تا در شرایط بحرانی، مثل بیماری‌های خاص که نیاز به معالجه پزشکی داشت درب بند را باز کند.

۲۲- در بند جدید زندان مشکلات بسیار زیاد بود. به عنوان مثال تا یک ماه ما را از رفتن به هواخوری منع کرده بودند. یک ماه برای مسئله ساده‌ای مثل استفاده از هواخوری درخواست می‌کردیم. بالاخره رئیس زندان اجازه داد تا روزی یک ساعت در هواخوری باشیم، به شرطی که در زمان هواخوری، هیچ زندانی دیگری در مسیر ما نباشد و سایر زندانیان با ما ارتباطی نداشته باشند. در تمام مسیر، گارد مخصوص زندان می‌ایستاد تا ما به مدت یک ساعت در هواخوری باشیم. تلفن نداشتیم، آشپزخانه نداشتیم، دسترسی به سالن ورزش یا کتابخانه نداشتیم. این وضعیت باعث می‌شد تا ما فشار روحی و روانی دوچندانی را تحمل کنیم.

۲۳- من و وحید روغن‌گیر و چند تن دیگر در اتاق شماره یک بند امنیتی نگهداری می‌شدیم. فکر می‌کنم پنج اتاق دیگر در این بند بود که بین دیگران، از جمله ری‌استارتی‌ها و سلطنت‌طلبان تقسیم شده بود. تقسیم‌بندی اتاق‌ها در سال پاییز سال ۹۶ تا جایی که حافظه‌ام یاری می‌کند چنین بود:

اتاق اول: چهار مسیحی، دو بهایی، یک زندانی جنبش سبزی که مجدداً بازداشت شده بود، یک سلطنت‌طلب، یک ری‌استارتی، یک ناسیونالیست و سه متهم به عضویت در داعش که مصداق اتهام‌شان مسجدسازی در استان سیستان و بلوچستان بود.

اتاق دوم: اکثراً ری‌استارتی و سلطنت‌طلب بودند. بیشتر آن‌ها در گردهم‌آیی پاسارگارد بازداشت شده بودند.

اتاق سوم: مثل اتاق دوم بود. ادمین تعدادی از گروه‌های تلگرامی ری‌استارت هم آن‌جا بود.

اتاق چهارم: به عنوان مسجد اهل تسنن، سالن ورزش و محل خواندن کتاب و دعا استفاده می‌شود.

اتاق پنجم: حدود ۳۰ زندانی در این اتاق که بزرگ‌تر بود زندگی می‌کردند. کف خواب‌های این اتاق بیش‌تر بود. بیش‌تر زندانیان اهل سنت و تعدادی ری‌استارتی و سلطنت‌طلب هم آن‌جا بودند.

۲۴- تعداد زیادی از زندانیان بند امنیتی مریض بودند. چون اکثراً به تازگی از بازداشتگاه اطلاعات به زندان منتقل شده بودند. دارو و امکانات درمانی به ندرت ارائه می‌شد.

۲۵- وکیل بند امنیتی وحید روغن‌گیر بود. من هم به او در کارهای مربوط به نظافت، هواخوری، ساعت بیداری، لیست ویزیت پزشک و امثال این‌ها کمک می‌کردم. برای حدود یک ماه و نیم دو مامور زندان به طور شبانه‌روزی پشت میز بند امنیتی می‌نشستند و کشیک می‌دادند. یک نرده بین زندانیان و این میز قرار داشت.

۲۶- غذای زندان وضعیت مناسبی نداشت. غذایی که به زندانیان داده می‌شد مطلقاً تمیز نبود. چیزهایی از غذا بیرون می‌آمد که آدم واقعا دوست نداشت آن غذا را بخورد. مجبور بودیم غذای دیگری تهیه کنیم که بسیار گران بود. یعنی اگر قیمت یک غذا در بیرون از زندان ۱۰ هزار تومان بود، در زندان همان غذا را به ما به ۱۸ هزار تومان می‌فروختند. مسئولین زندان می‌گویند که زندانی علاوه بر خرید کالا، باید هزینه مخارج نظافت، خرید وسایل زندان و خرج‌های کارمندان زندان را هم بدهد. مثلاً در ماه‌های اول قیمت یک کارت تلفن پنج هزارتومانی در زندان هفت هزار تومان بود.

۲۷- پس از مدتی در بند امنیتی تلفن‌های مخصوصی گذاشتند. با این تلفن‌ها هر زندانی می‌توانست تنها با هفت شماره مشخص که از قبل ثبت‌شان کرده بود تماس بگیرد. کارت‌های این تلفن‌ها را باید هر چند روز شارژ می‌کردیم. خانواده من در آن زمان به ترکیه رفته بودند و به سختی می‌توانستم با آن‌ها تماس بگیرم. اگر کسی می‌خواست با خارج از کشور تماس بگیرد، هفته‌ای یک بار به حفاظت اطلاعات زندان احضار می‌شد تا در حضور یک مامور با خارج کشور صحبت کند. به ندرت کسی حاضر می‌شد در این شرایط تماس تلفنی با خارج کشور بگیرد.

۲۸- پس از مدتی که از نصب تلفن‌های جدید گذشته بود، تعدادی از زندانیان را احضار کردند. آن‌ها متن صحبت‌های تلفنی را جلوی آن‌ها گذاشتند. سوالاتی راجع به محتوای گفت‌وگوها از آن‌ها پرسیده شده بود،

از بعضی‌ها هم تعهد گرفتند و بعضی زندانیان را به «ارشاد» فرستادند. ارشاد اسم تعدادی سلول در زیرزمین زندان عادل‌آباد بود. در این بخش نمور و تاریک غذاهایی بی‌کیفیت‌تر از بند ارائه می‌شد. به عنوان مثال ۱۰ زندانی را داخل یک سلول کوچک می‌انداختند، غذای آن‌ها را داخل کیسه‌های زیاله می‌ریختند. آن‌ها مجبور بودند که غذایشان را بدون قاشق یا رعایت نظافت بخورند.

۲۹- من را هم برای مکالماتم احضار کردند. من در گفت‌وگو با همسرم درباره مسیح صحبت کرده بودم، یا این‌که در رابطه با یک پیغام جدید یا کلام انجیل تبادل نظر کرده بودیم. این‌ها را شنود کرده بودند. می‌پرسیدند هدف شما چیست. هدف ما شناخت مسیح و انجیل بوده است.

۳۰- من درخواست آزادی مشروط ارائه دادم. هر زندانی می‌تواند یک بار در طول عمرش از آزادی مشروط استفاده کند. دادگاه نظر وزارت اطلاعات را استعلام کرد. پاسخ اطلاعات حدود چهار ماه بعد آمد.

۳۱- یک روز چند مامور اطلاعاتی به زندان آمدند و من، وحید روغن‌گیر و دو تن دیگر را احضار کردند. به من گفتند که آزادی مشروط را به این شرط خواهیم پذیرفت که در ایران نمایی. اگر در ایران بمانی و ارتباط خود را با دیگران حفظ کنی یا برای دعا و شرکت در جلسات به کلیسا بروی، مجدداً بازداشت خواهی شد.

## دستگیری مجدد اعضای کلیسا

۳۲- در حوالی تیر ۱۳۹۶ بود که بار دیگر سروش سرایی و اسکندر رضایی در لار و شیراز دستگیر شدند. آن‌ها پیش‌تر در پرونده ما بازداشت شده و حبس خود را تحمل کرده بودند. ما هنوز در زندان بودیم که آن‌ها مجدداً به زندان بازگردانده شدند. اتهامات جدیدی به ایشان تفهیم شده بود؛ اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام و یک اتهام دیگر. دلیل دستگیری مجدد این بود که آن‌ها پس از آزادی همچنان با اعضای کلیسا در ارتباط مانده بودند. هر کدام از این دو تن به هشت سال حبس محکوم شدند. همین اتفاق برای [یوسف ندرخانی](#) و سه تن دیگر نیز در شمال کشور افتاد. آن‌ها را به حبس‌های ده ساله و تبعید محکوم کردند، چرا که با دیگر نوکیشان مسیحی ارتباط داشتند.

## آزادی

۳۳- در تاریخ ۱۲ بهمن ۹۶ به طور مشروط آزاد شدم. حاضر نشدند به بقیه بچه‌ها آزادی مشروط بدهند.

## خروج از کشور

۳۴- به من گفتند که می‌دانیم خانواده‌ات در ترکیه هستند. اگر این‌جا بمانی و به ارتباط با دیگر اعضای کلیسا ادامه دهی مجدداً بازداشت خواهی شد. اگر نمی‌توانی این‌جا بمانی و به کلیسا بروی، بهتر است هر چه سریع‌تر کشور را ترک کنی. من تصمیم گرفتم که از ایران خارج شوم، چرا که شرایط خانواده‌ام در ترکیه مناسب نبود. فرزندم معلولیت صد در صد دارد. این مزید بر علت شده که تحت فشار بیشتری

باشیم. کسی که از زندان آزاد می‌شود، به خودی خود شرایط عادی ندارد. به هر ترتیب در ۴ اسفند ۱۳۹۶ از ایران خارج شدم، خودم را به ترکیه رساندم و به خانواده‌ام پیوستم. اکنون خدا را شکر می‌کنم که در کنار خانواده‌ام هستم.

۳۵- زمانی که در ایران بودم، چه هنگامی که در زندان بودم و چه در زمان آزادی، فشار جمهوری اسلامی را روی زندگی خودم حس می‌کردم. می‌فهمم که هر حکومتی برای بقای خود تلاش می‌کند، اما دامنه فشارهای این حکومت خیلی گسترده است. به عنوان مثال ما مسیحیان شیراز تمام کاری که کردیم این بوده که نمی‌خواستیم از خداوند دور شویم. ما مشکلی درست نمی‌کردیم. نهایتاً جلسات خانگی برگزار می‌کردیم. خودشان هم می‌دانستند و بارها گفته بودند که ما می‌دانیم شما هیچ مشکلی برای هیچ کس به وجود نمی‌آورید، اما دستور این است که گروه‌های خانگی را خواه بهایی، خواه مسیحی یا اهل سنت، متلاشی کنیم و نگذاریم با یک‌دیگر ارتباط داشته باشید. این اتفاقاتی بود که برای من از زمان ایمانم به مسیح پیش آمد.